

ذهن خوانی های یک آسانسورچی (۵)



ولی نگران نباشید، در بچه بالای آسانسور باز می شود و ماسکی آویزان به پایین می افتد. فقط مراقب باشید ماسک توی کله تان نخورد! چون دور گردنتان نیپچد! چون در اصلی آسانسور که معلوم نیست کی باز شود، ولی در این جور مواقع در مخفی کف آسانسور باز می شود و اگر ماسک دور گردنتان پیچیده شده باشد، توانایی ذهن خوانی من دیگر به کار نمی آید. چون سیگنال خاصی از ذهن شما دریافت نمی کنم! یعنی احتمالا از ترس و نگرانی گیر کردن در آسانسور و این دنیایی که بالا و پایین زیاد دارد، خلاص شده اید!

داشتم با کرونافلونزایی که داشتم، برای خودم هذیان ها را ادامه می دادم که یکهو دیدم یارو دارد لباس هایش را درمی آورد! البته زیرش لباس داشت، لباس تعمیرکار آسانسور!

در صورت وقوع شرایط اضطراری فقط یک در برای خروج وجود دارد که در پشت سر شماست. تا باز شدن در، آرامش خود را حفظ کنید و به چشمان مضطرب دیگر مسافران زل نزنید! هم اینک دمای هوا ده بیست درجه، فو قش سی درجه سانتی گراد بالای صفر است و تا لحظاتی دیگر در طبقه مورد نظر... ای بابا، باز این آسانسور خراب شد که! «آسانسور تکانی خورد و بین طبقات معلق ماند. به او گفتم: «مسافر عزیز، احتمالا در پلخمون دیده باشید که این آسانسور هوشمند و سخنگو توانایی ذهن خوانی دارد. توانایی ذهن خوانی آسانسوری من به من می گوید مسافر وقتی در آسانسور گیر می کند، نگرانی و ترس همه وجودش را فرامی گیرد! درست گفتم؟! جان من همین طوری نشدی؟!»

امروز کرونافلونزا گرفته بودم و دور کاری کردم! به نگهبان ساختمان اداره گفتم با من ارتباط تصویری برقرار کند و موبایلش را روی صندلی من در آسانسور بگذارد، به طوری که هر کس وارد شد، ابتدا من را ببیند. نفر اول که وارد شد، یک اهن اوهونی کردم تا صدایم صاف شود و شروع به صحبت کنم. یارو ترسید، فکر کرد آمده دم دست شویی و دست شویی اشغال بوده! سرش را چرخاند ببیند صدا از کجا می آید تا اینکه متوجه موبایل شد.

هم زمان با بسته شدن در و بالا رفتن آسانسور، شروع به خواندن متنی کردم که از قبل آماده کرده بودم: «به آسانسور شماره یک این ساختمان خوش آمدید. من، بهمن مهران، همراه با خدمه این آسانسور، سفر خوبی را تا طبقه مورد نظر برای شما آرزو می کنیم!

صفحه ۷

۲۱ آبان ۱۴۰۱

شماره ۵۵

قسمت ششم

فصل جدید

میلان

مهدی محمدی

پنجشنبه هایی که ادای جمعه را درمی آورند!

وقتا سیستم قطعه و تا وقتی بخواد وصل بشه، ساعت کاری اداره تموم می شه. ولی الان که ساعت کاری بیشتره، سیستم هم وقت بیشتری داره برای وصل شدن.

راننده گفت: اصلا شاید امروز برو فردا بیا از سر زبون کارمندا بیفته. به جاش بگن الان برو، عصر بیا!

سازمان امور اداری و استخدامی درباره استخدام حرف زده. فقط گفته قراره لایحه ای به مجلس بفرستن که ساعت کاری اداره ها از هشت صبح تا چهار عصر بشه، ولی دوروز آخر هفته تعطیل باشن. گفتیم: تا الان هر اداره ای می رفتیم، می گفتن کارمند مربوطه رفته صبحونه بخوره، الان «رفته ناهار بخوره» رو هم باید اضافه کنیم.

مرد روزنامه به دست گفت: از این جنبه هم نگاه کنین که بیشتر

درمی آریم، اینا میلیارد میلیارد اختلاس می کنن.

مرد جلویی گفت: چرا نمی ذاری حرفم رو بزنی؟ رئیس اداره امور استخدامی و اداری گفته که... راننده گفت: آره دیگه، حتما گفته جوانان تحصیل کرده را استخدام می کنیم. من هم پسر دکتر اداره، ولی بیکاره. خدا کنه واقعا عمل کنه به حرفش.

مرد جلویی با صدای خیلی بلند گفت: ای بابا! رئیس

مردی که جلو تاکسی نشسته بود و داشت روزنامه می خواند، گفت: اینجا نوشته است رئیس سازمان امور... گفتیم: بیا! رئیس سازمان مالیاتی هم اختلاس کرد.

مرد جلویی گفت: نه، رئیس سازمان امور استخدامی و اداری... گفتیم: پس رئیس اداره امور مالیاتی اختلاس نکرده، رئیس اداره امور استخدامی و اداری اختلاس کرده. ما هزارتومن هزارتومن پول

